

بی گمان سالهای سال این کتاب به عنوان متنی پیراسته و پر محتوا، کلاسهای ادبیات فارسی را رونق خواهد داد و استادان و دانشجویان را آسوده خواهد داشت.

محسّنات کتاب، از آغاز تا انجام گویای اشراف شارح به خاقانی و انس و آشنایی وی با شعر این شاعر نارام و دیر-آشناست. سخنی در به‌گزینی این مجموعه- با پانزده قصیده استخوان‌دار و پر محتوا- نمی‌توان گفت بویژه قصیده‌های انتخابی، یک پارچه آمده، بدون حذف بیتی و مثله کردن سخن و گسستن توالی آن. ذکر نسخه بدلها، توضیحات تاریخی، جغرافیایی، اشارات داستانی و تعبیرات قرآنی و احادیث، کار را علمی‌تر و اطمینان‌بخش‌تر کرده؛ آوردن شواهد مناسب برای تبیین مفهوم و توجیه ترکیبات بدیع و بعید، از خود خاقانی- قصائد، ترجیعات، حتی مثنوی تحفه‌العراقین- در جای‌جای کتاب، بر اعتبار اثر افزوده؛ جدا از شرح ابیات، فراهم آوردن تعلیقات (ص ۴۶۹ تا ۵۴۲)، فهرست آیات و احادیث، راهنمای شرح اشعار، نیز از ارجمندهای کار مؤلف است.

اما آنچه گفتنی است و اهمال بر نمی‌تابد اینکه در فراهم آوردن گزیده‌هایی از این دست، این هدف را نباید از نظر دور داشت که در پایان هر نیمسال، دانشجو باید اجمالاً با جهات و جنبه‌های هنری و فکری و زبانی شاعر آشنا گردد و تصویری-هرچند محوومات- از روزگار شاعر، دانش و آداب و سنن و دلبستگیها و اعتقادات مردم روزگار وی به دست آورد.

متأسفانه در این گزیده، بجز یک قصیده (۱۱) ۲ چهارده قصیده- و بعضیها با سه یا چهار تجدید مطلع- در توصیف و ستایش کعبه معظمه و مرقد مطهر پیامبر اسلام است، و این- اگر نگوییم ملال‌آور- دست کم مایه مغبنیت و محرومیت دانشجو از آن جنبه‌ها و جهات است که گفته شد.

اگر خواننده‌ایم که خاقانی در اوج خودستایی، خویشتن را «پادشاه اقلیم سخن» می‌دانسته و با وجود نکوداشت و حرمتی که داشته از پایگاه خویش خرسند نبوده و خود را مغبون می‌دیده ۳ و گله می‌گزارده و از سرود در گلو مانده‌اش به خود می‌پیچیده؛ از این ویژگی زندگانی و سخن و شعر وی در این گزیده نشانی نیست. نیز، اینکه گفته‌اند فاجعه زندگانی هنری او این بوده که مجبور بوده ملائکه عذاب را ستایش کند، و که در زادگاه خود شهر-

حاشیه:

۱) یان ریپکا، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۲۵.

۲) قصیده «نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا».

۳) قصیده «قلم بخت من شکسته سر است».

بزم دیرینه عروس

دکتر رضا انزابی نژاد

بزم دیرینه عروس (شرح پانزده قصیده از دیوان خاقانی)، تألیف معصومه معدن کن، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، ۵۷۴ صفحه.

یان ریپکا خاقانی را شاعری معرفی می‌کند «با جنبه‌های ممتاز، و او را از بزرگترین نوابغ ادب فارسی می‌شمارد»^۱. با وجود این خاقانی، بواقع، شاعری دیر آشناست؛ شعر او- در عین استواری و زیبایی- کوه زمخت و صعب و سرکش را ماند که توفیق بر شدن به دروه‌اش بهره هر کسی نشده است.

شاید به همین دلیل باشد که در این ده دوازده سال اخیر که برای بیشتر متون درسی زبان و ادبیات فارسی کتاب و گزیده و شرح تدوین شده، برای خاقانی کتابی تألیف نشده بود.

اینک این جای خالی را خانم دکتر معدن کن با تألیف بزم دیرینه عروس پر کرده است مؤلف برای این کار شایستگی- تام و تمام دارد، او با خاقانی نیک آشناست، پایان‌نامه دکتری اش نیز تحقیق در شعر خاقانی بوده. آشنایی مؤلف با این غول ادب پارسی از کلاسهای درس دو استاد علامه، زنده‌یادان احمد ترجانی‌زاده و حسن قاضی طباطبائی، آغاز شده و در دوره فوق لیسانس و دکتری پای درس پر فیض و برکت استاد فرزانه دکتر منوچهر مرتضوی و نیز دکتر رشید عبّوسی نشست، و چنین است که در این گزیده شمیم دانش و کلام آن بزرگان محسوس است.

صورت آراسته، چاپ پیراسته و کم غلط و بیش از اینها ویراستاری استاد احمد سمیعی سبب شده بزم این «دیرینه عروس» هرچه دلخواسته‌تر و آراسته‌تر به دانشجویان رشته زبان و ادبیات و دوستانشان شعر پارسی عرضه شود.

داشتیم». از این نکته که بگذریم، آنچه گفتنی است کار ارزشمند مؤلف است و «مرد آن گاه آگاه شود که نیشن گیرد و بداند که پهنای کار چیست»^{۱۳}.

اینک بزم دیرینه عروس در پیش روی ماست با محسنات بسیار، و کاستیهای اندکی که چیزی از ارزش کار شارح کم نمی‌کند. در اینجا به بخشی از این کاستیها - که بسا هم سلیقه شخصی و استحسانی می‌تواند باشد - اشاره می‌کنم.

● تا تو خود را پای بستی باد داری در دو دست
خاک بر خود پاش کز خود هیچ نگشاید ترا
(ص ۴۰/ب ۲)

توضیح: باد در دست داشتن کنایه از کار بیهوده کردن (مانند آب در هاون کوبیدن و در رهگذر باد، نگهبان لاله بودن) (ص ۱۴۸).

□ معنی مناسب در اینجا «محروم بودن و هیچ نداشتن» است. رك. لغت نامه و بسنجید با این بیت از حافظ:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کاینجا همیشه باد به دستت دام را

در اصطلاح «خاک بر خود پاشیدن» نیز، جدا از معنی «تحقیر و تخفیف انانیت» که شارح آورده، اشاره‌ای به خود را میرانیدن (موت ارادی) هست.

● از کوی رهنان طبیعت بئر قدم... (۲۸/۴۵)

توضیح: رهنان طبیعت: انسانهای مادی و وابسته به طبیعت و ناسوت (ص ۱۵۷)

□ گویا امیال و هواهای نفسانی و غرایز انسانی بیشتر مناسب مقال است.

● آدم ازو به برقع حرمت سپیدروی

شیطان ازو به سیلی حرمان سیه‌قفا (۳۹/۴۶)

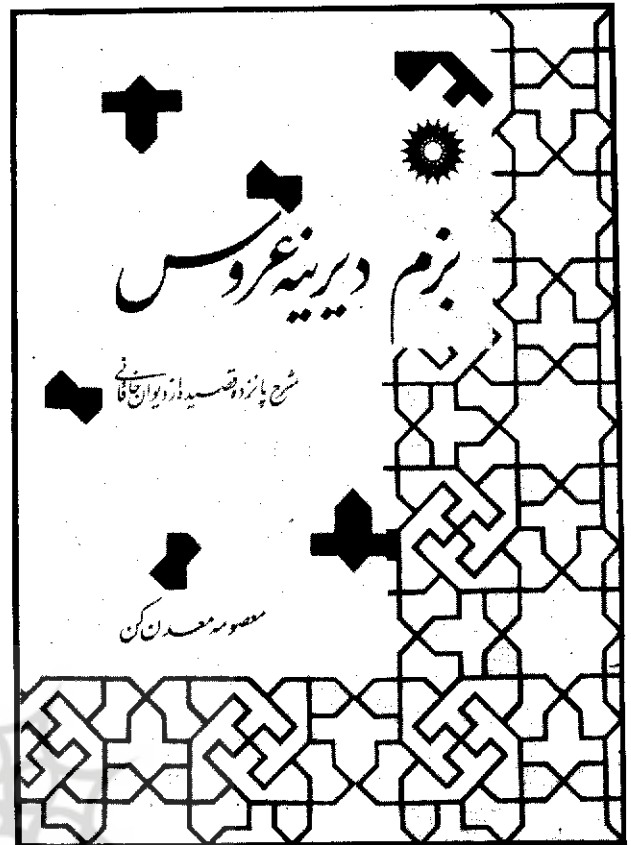
توضیح: سبب سپیدروی حضرت آدم با برقع همت رسول اکرم (ص) است... (ص ۱۵۹).

□ برقع حرمت (نه همت). مفهوم مصراع چنین باید باشد: سپیدروی آدم [پس از روسیاهی عصیان] و برقع حرمت آمیز [بخشودگی و برگزیدگی به پیامبری] از جهت و شفاعت پیغمبر اکرم است.

● برفت روز و تو چون طفل خرمی آری

نشاط طفل نماز دگر بود عنذا (۱۸/۵۰)

معنی: روز عمر تو سپری شده است و تو مثل کودکان شاد و خرمی، آری فقط طفل است که هنگام غروب (موقع خستگی و استراحت دیگران) آشکارا به شادی و نشاط می‌پردازد (ص ۱۶۷).



بنده بوده و هر دم سایه گماشتگان حکومت را پشت سر احساس می‌کرده، اینکه بارها به زندانش افکنده بودند، و غمناکه او در زندان از نمونه‌های ماندنی «حبسیات» فارسی است^۴؛ اینکه او از هوای گرفته دیار خود به تنگ آمده و دلش برای يك نفس زدن در خراسان^۵ یا سپاهان^۶ لك می‌زده، با وجود این نه رخصت سفر می‌یافت و نه مجال گریز، و در این تنگی عرصه فغان برمی‌داشت که «از همه عالم کران خواهم گرفت»^۷، او که به قول ربیکا «در سوگنامه و شکوائیه‌هایش صادقتر از جاهای دیگر است»^۸ و در رثای امام یحیی ارجمندترین مرثیه‌های ادب پارسی را گفته^۹، و در بیماری و مرگ پسرش جانگدازترین شعرها را سروده^{۱۰}، در پهنه زهد، قصاید آبداری ساخته^{۱۱}، و بالأخره خاقانی همیشه عبوس چون به گلگشت عشق می‌رسد و از زلال محبت جرعه‌هایی نوش می‌کند هم در غزل و هم تغزلات و تشبیهات قصاید، تصاویر بدیع و دل‌انگیز می‌آفریند^{۱۲}، او که به آوردن ردیفهای دشوار و کمیاب شهره است^{۱۳}، او که شاعر سپیده‌دمان^{۱۴} است و رخسار صبح را بدیعت از هر شاعری کشیده... از این صنعتگریها در این گزیده اثری نمی‌بینیم و حیف و صد حیف که مؤلف از اینهمه برده‌های رنگارنگ چشم پوشیده و نخواستہ دانشجویان زبان فارسی را در کران تا کران منظر و چشم انداز طرفه وی تفرج دهد.

به هر صورت، شارح حق دارد بگوید که «من اینها را دوستتر

□ به لحن استهزایی شعر توجه نشده، زیرا معلوم است که کودک، خود نیز هنگام غروب خسته می‌شود. شاعر از گذشتن عمر به بیحاصلی سخن می‌گوید که در پیرانه سری باید تاوان چنین زیستنی را پس داد، همان گونه که کودک نیز، که سراسر روز تا نماز دیگر را به بازی گذرانده، در دسر بازیها و خستگی آن را، آشکارا، هنگام غروب احساس می‌کند. از نشاط طفل، به طنز و استهزا، درد و خستگی اراده شده است.^{۱۴}

● به يك شهادتِ سر بسته مردِ احمد باش

که پیامردِ سران اوست در سرای جزا (۴۷/۵۹)

توضیح: «مرد»، غلام، ملازم، گماشته (۱۸۲)

□ ظاهراً چنین معادلی برای «مرد» در فرهنگها ضبط نشده است، معنی مناسب در اینجا «درخور، شایسته» است، چنانکه در این بیت از سعدی:

تو را که گفت که سعدی نه «مرد» عشق تو باشد
گر از وفات بگردم درست شد که نه مردم^{۱۵}

● که ولادتش ارواح خوانده سوره سور

ستار بست ستاره سماع کرد سما (۵۵/۵۹)

توضیح: «ستار»، سه‌تار.

معنی: هنگام ولادت آن حضرت، ارواح سوره شادمانی و سرور خواندند و ستاره در آسمان به خود سه تار بست... (ص ۱۸۳)

□ «ستار» به معنی خیمه و پشه‌بند است (لغت نامه دهخدا) و «ستار بستن» یعنی خیمه‌زدن و خرگاه به پا کردن. «ستار بستن ستاره» وقتی است که هاله‌ای گرداگرد آن دیده شود. پس معنی بیت چنین است: در هنگام خجسته زاده شدن پیغمبر جانها سرود شادمانی خواندند و ستاره بزم سرور بر افراخت و آسمان پایکوبی کرد.

● بنگر چه ناخلف پسری کز وجود تو

دارالخلافة پدرست ایرمانسرا (۱۶/۶۳)

توضیح: پدر، کنایه از خداوند متعال. «دارالخلافة پدر»، کنایه از دل (ص ۱۸۹). «ایرمانسرا»، کاروانسرا، خانه عاریتی (ص ۱۸۹، ذیل شرح بیت ۱۵)

□ بعید به نظر می‌رسد که مسلمان متعصبی چون خاقانی خداوند را پدر بخواند، بلکه مراد از پدر، حضرت آدم است، و «دارالخلافة پدر» دنیاست و معنی مناسب «ایرمانسرا»، در اینجا «حسرتخانه» است. معنی بیت چنین است: نیک بنگر که تو چه فرزند ناخلفی هستی که دنیا- دارالخلافة پدر را- به حسرتخانه بدل کرده‌ای. یعنی تو چندان کارهای ناشایسته انجام داده‌ای که این دنیا خانه حسرت برای تو گشته است.

● رخس بهراً بتاخت بر سر صفر آفتاب

رفت به چرب آخوری گنج روان در رکاب (۱/۶۶).

توضیح: «گنج روان»، کنایه از اشعه خورشید.

معنی: خورشید، سلطان یکسوارة گردون... به برج حمل تاخت و در حالی که گنج روان در رکابش بود... (ص ۱۹۹).

□ ظاهراً مراد از «گنج روان» ابرهاست که مایه خیر و برکت‌اند.

● کحلی چرخ از سحاب گشت مسلسل به شکل

عودی خاک از نبات گشت مهلهل بتاب

(۶۶/ مطلع دوم، ۲)

توضیح: «مهلهل»، هلالی شکل، منقش و مزین (ص ۲۰۰).

□ دانسته نیست مؤلف محترم این معنی را در کجا دیده‌اند؟

مُهلهل پارچه سست بافته و تنک است و نسخه بدل (مهلهل ثياب) یا همان تعبیر «به تاب» (از حیث تافتگی) نیز مؤید اراده همین معنی است.

● احمد مرسل که کرد از تیش و زخم تیغ

تخت سلاطین زکال، گرده شیران کباب (۳۸/۶۹)

معنی: پیامبر اکرم (ص) آن دلاوری است که از صدمه و ضربه شمشیرش سریر سلاطین بزرگ را به زغال... مبدل ساخته... (ص ۲۱۰)

□ دانسته نیست که شارح چرا به جای ضبط «تیش»

(تایش، درخشش، گرمی)، که با شمشیر کاملاً ملایمت دارد، «تیش» را برگزیده و صدمه و ضربه معنی کرده است.

● شب روان چون رخ صبح آینه سیما بینند

کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند

حاشیه:

(۴) مانند «صبحدم چو کله بندد آه دود آسای من».

(۵) قصیده «چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند».

(۶) قصیده «نکعت حور است یا هوای صفاهان».

(۷) «آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد» و «تا درد و محنت است در این تنگنای خاک».

(۸) قصیده «سر تابوت مرا بازگشایید همه».

(۹) مانند «چشم بر پرده امل منهدید».

(۱۰) «ناگزران دل تویی، کز طرب آشناتری».

(۱۱) ما فتنه بر تویم، و تو فتنه بر آینه

ما را نگاه در تو، تو را اندر آینه

(۱۲) «ما را دلیست زله خور خوان صبحگاه».

(۱۳) تاریخ بیهقی.

(۱۴) توجه مرا به این دقیقه و چند نکته دیگر در این گفتار، دوست نکته یابم- دکتر قره‌گللو- جلب کردند.

(۱۵) در منطق الطیر از زبان دختر ترسا، خطاب به شیخ صنعان آمده: گفت شیخا

این زمان مردمنی. و خود خاقانی گفته: نه مرد این دبستانست، هر کز جنبش دردی...

گرچه زان آینه خاتون عرب را نگرند

در پس آینه رومی زن رعنا بینند (۲/۱/۷۱)

توضیح: «خاتون عرب»، کنایه از کعبه. «رومی زن رعنا»، کنایه از خورشید... پس آینه، اشاره به برآمدن خورشید از پشت آینه صبح و نمودار شدن تدریجی آن در آسمان است. (۲۱۶)

□ در مورد این بیت نسبتاً دشوار، این توضیح، که با شرح دکتر سجّادی یکسان است^{۱۶}، چیزی به دست نمی‌دهد و دانسته نمی‌شود که مراد شاعر توصیف کعبه است یا خورشید. قضا را عبدالرسولی نیز تنها به قید «خاتون عرب: کنایه از مکّه» بسنده کرده است. به نظر می‌رسد که گره بیت را - دکتر قره‌بگلو - بدرستی گشوده است^{۱۷}. در بیت عنایتی به خورشید نیست و تمام آن ستایشی دوگانه است از کعبه؛ یعنی ابتدا با توجه به ظاهر آن، آن را به خاتون سیه چرده عرب مانند می‌کند؛ دیگر بار، با توجه به معنویت و نورانیت باطنی آن، به زن رومی خوش اندام و سپید چهره... در حقیقت کعبه، به جهت مظهر ایمان و مطلع نوربودنش، سفید است ولی، بظاهر و مخصوصاً با توجه به حجرالاسود، سیاه. پس زایران خانه خدا، که پس از شبروی هنگام صبح به کنار کعبه رسیده‌اند، هر چند در آینه صبح کعبه و حجرالاسود را چونان خاتون سیه‌چرده عرب می‌بینند، در پس آینه و حقیقت آن و در نگرشی عمیق و روحانی، آن را چون زن رومی سپیداندام می‌یابند.

● صبح صادق پس کاذب چه کند بر تن دهر

چادر سبز درد تا زن رسوا بینند (۱۷/۷۲)

معنی: صبح صادق، که پس از صبح کاذب می‌دمد، با روزگار چه می‌کند؟ سیاهی و تیرگی شب را کنار می‌زند تا رسوایی و دروغگویی صبح کاذب نمایان شود، قس.

صبح آخر دیده ای بختم چنان شد پرده در

صبح اول دیده ای روزم چنان شد کم بقا (قصیده)
□ شارح «زن رسوا» را «صبح کاذب» دانسته است. به نظر می‌رسد که مراد «خورشید زیبای برهنه تن» باشد. یعنی پس از صبح کاذب صبح صادق آسمان نیلگون را می‌شکافت تا خورشید جهان آرا و زیبای برهنه جلوه‌گر شود.

● از بسی سنگ سیه بوسه زدن وقت وداع

چشمه خضر ز ظلمات مفاجا بیند (۶۵/۷۶)

معنی: زایران خانه خدا، از کثرت بوسه زدن بر حجرالاسود به هنگام وداع، تو گویی ناگهان چشمه آب حیات می‌بینند. (اشاره به سفید شدن حجرالاسود بر اثر بوسه‌های مکرر زایران و ساییده و سفید شدن قسمتی از آن). (ص ۲۲۹)

□ به نظر نمی‌آید که سنگ سیاه با بوسیدن سفید شود. ظاهراً مراد این است که زایران به اشراف باطن و ایمان قلبی سنگ سیاه

را يك پارچه نور و روشنایی و به دیده چشمه جانبخش خضر می‌بینند.

● بختگان بر بختیان افتان و خیزان مست شوق

بی نشانی کز می و ساقی و میدان دیده‌اند (۲۰/۸۲)

توضیح: «میدان»، جای شراب، ظرف باده (ص ۲۴۶)
□ من به این معنی کلمه میدان در جایی برنخورده‌ام، حال آنکه مناسب اینجا معنایی است که در کشاف اصطلاحات الفنون آمده است: «میدان: نزد صوفیه، مقام شهود معشوق را گویند»^{۱۸}.

● بادیه چون غمزه ترکان سنان دار از عرب

جای خونریزان و نرگس زار نیشان دیده‌اند (۲۸/۸۳)
معنی: بادیه از اعراب سنان دار همچون غمزه شاهدان زیباروست و اکنون این بادیه را جای خونریزان عرب و نیز نرگس زار بهاری دیده‌اند. (در صورت صحت نسخه بدل معنی چنین می‌شود: بادیه را که جای خونریزی سنان داران عرب بوده همچون نرگس زار بهاری دیده‌اند، یعنی از برکات این مراسم محل خونریزی تبدیل به گلزاری شده است). (ص ۲۴۸)

□ ظاهر امصراع اول يك تصوير است و مصراع دوم تصویری دیگر، در خونریزان نیز «ان» پسوند مصدری است (قس. پاکشایان، بله‌بران، قالیشویان...) «جای خونریزان» به معنی «قربانگاه». مفهوم بیت چنین است: بادیه که در آن آدمیزاده‌ای دیده نمی‌شد اینک در مراسم حج آکنده است از مردم و ازدحام آینده و رونده و عربهای نیزه‌ور - که نیزه‌هایشان مانند غمزه زیبایان نافذ است. و در مصراع دوم می‌گوید: قربانگاه مکّه از بسیاری خون قربانیان مانند نرگس زار در ماه نیشان شده.

● نه صحیفه ست فلک هفت ده آیت ز برش.

عاشقان این همه از سورت سودا شنوند (۳۴/۹۲)
معنی: فلک همانند نه صحیفه است که هفده آیه بر آن نگاشته شده... (ص ۲۸۳)

□ به نظر می‌رسد که هفت تا «ده آیت» است نه هفده آیه، و «ده آیت» یا «عشر زرین» نشانی طلایی به شکل دایره‌ای بوده که در قدیم پس از هر ده آیه قرآن می‌گذاشتند و در اینجا کنایه از هفت سیاره است^{۱۹}. خاقانی افلاک را به صحیفه مانند کرده و هر يك از سیارات هفتگانه را يك «ده آیت» یا «عشر زرین» دیده است.

از طواف و پایان مراسم». می گوید: هر سال خورشید نیز با حاجیان احرام می بندد و کعبه رازیارت می کند. ردایش از خود اوست و ازار و لنگش از طیلسان مشتری [که قاضی فلک] است. مقصود تعظیم خورشید و تفخیم کعبه است که حاجی چون خورشید نیز آن را طواف می کند چنانکه ازار این حاجی طیلسان قاضی فلک است.

● کامروز حلقه در کعبه ست آسمان

حلقه زنان خانه معمور چاکرش (۱۷/۹۸)

توضیح: «حلقه زنان»، در حال حلقه زدن. «حلقه زنان خانه معمور»، کنایه از مسیح (ص ۳۰۲).

□ به نظر می رسد حلقه زنان (با الف و نون جمع) درست باشد و مراد از «حلقه زنان خانه معمور» فرشتگان نگهبان و ساکن بیت المعمور هستند که مقابل کعبه است در آسمان چهارم. مفهوم بیت چنین است: امروز آسمان گردان، با آن عظمت، چون حلقه کعبه است و فرشتگان بیت المعمور چاکران و خدمتگزاران این خانه اند.

● اینک مواقف عرفاتست بنگرش

طولش چو عرض جنت و صد عرض اکبرش

(۱۰۰ / مطلع سوم، ۱)

معنی: هان به مواقف عرفات رسیده ایم تماشايش کن: طول آن همانند عرض بهشت است، بلکه صدبار از عرض بهشت هم بیشتر است (ص ۳۱۱).

□ مؤلف عرض جنت را درست نوشته است، الا که لازم بود به آیه ۱۳۳ سوره آل عمران «وسارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض» اشاره می شد. اما در مورد «عرض اکبر» اشتباه کرده اند: «عرض اکبر» یا «یوم العرض الاکبر» رستاخیز است و از نامهای قیامت. بدین ترتیب مفهوم درست بیت چنین خواهد بود: طول عرفات، چون طول بهشت به پهنای آسمانها و زمین است و [از بسیاری ازدحام مردم نشانگر] صد تا صحرای محشر است.

● قدرت رحم گشاده و زاده جهان نو

بر ناف خاک ناف زده ماده و نرش (۱۸/۱۰۲)

معنی: ناف نر و ماده این عالم در کعبه، که مرکز و ناف زمین است، زده شده است (ص ۳۱۷).

حاشیه:

- ۱۶) گزیده اشعار، ص ۱۸۸.
- ۱۷) مجله دانشکده ادبیات مشهد، بهار ۶۸ (سال ۲۲)
- ۱۸) به نقل از لغت نامه دهخدا.
- ۱۹) رك. فرهنگ معین.

● خام پوشند و همه اطلس پخته شمردند

زهر نوشند و همه نوش هینتا شنوند (۳۷/۹۳)

توضیح: «خام»، ابریشم ناتافته.

معنی: این عاشقان جامه خشن بر تن کنند... (ص ۲۸۳).
□ معلوم نیست ابریشم ناتافته چگونه جامه خشن می شود و ابریشم پوشیدن کجا نشان فقر است؟ در لغت نامه دهخدا، یکی از معانی خام، کرباس نشسته ضبط و همین بیت شاهد آورده شده است.

● هاوها باشد اگر محمل من سازی و هم

برسانیم به کم زانکه ز من ها شنوند (۵۰/۹۴)

معنی: چه خوب خواهد بود اگر محمل ما را آماده سازی بلکه لا اقل به جایی برسیم که از ما هم صدایی به گوشها برسد (ص ۲۸۶).

□ در «برسانیم»، «م» ضمیر مفعولی است. همچنین «به کم زانکه»، به روی هم، قید زمان است. با توجه به این توضیحات، مفهوم بیت چنین خواهد بود: [ساربانان] او چه نکو خواهد بود اگر محمل مرا آماده سازی، و در زمانی کوتاهتر از آن که «هایی» از من شنیده شود مرا به مقصد (کعبه) برسانی.

● هر سال مُحرمانه ردا گیرد آفتاب

وز طیلسان مشتری آرند میزرش (۱۲/۹۷)

توضیح: میزر، مراد دستار و عمامه است.

معنی: هر سال هنگام حج، آفتاب به گونه مُحرمان ردا بر دوش می اندازد و دستار سر او را از طیلسان مشتری آورده و تقدیمش می کنند. شاعر آفتاب را به خلیفه و سلطانی تشبیه کرده که، پس از طواف و پایان مراسم، خادمان دستار او را به حضورش تقدیم می کنند و منظور از مُحرم شدن آفتاب برهنگی خورشید و پوشیدن جامه نور است.

□ شارح محترم در ذهن خود تصویری - جدا از آنچه در بیت هست - آفریده و آن را توجیه کرده است. حال آنکه میزر به معنی دستار و عمامه نیست، میزر، ازار و فوطه است برای پایین تنه. توضیح اینکه لباس احرام معمولا دو تکه است یکی بر روی شانه که بالاتنه را می پوشاند و دیگری ازار و لنگی که پایین تنه را می پوشاند. در بیت توجه به هنگام طواف و مراسم است نه به «پس

توضیح: «رضوان» دربان و نگاهبان بهشت؛ «رضوانش» مرجع ضمیر «گور کشتگان» است.

معنی: ... زیرا گور شهدا هم از بیرون خون آلود است در حالی که اندرونش را رضوان با مشک عطر آگین کرده است (ص ۳۴۴).

□ اولاً در این بیت «رضوان» در معنی «بهشت» به کار رفته است، قس. «خاک تو از باد سلیمان به است / خاک چه گویم که ز رضوان به است» (نظامی)؛ ثانیاً به ساخت نحوی جمله توجّهی نشده؛ شارح محترم «رضوان» را فاعل گرفته‌اند که خطاست و درست این است که «مسند» جمله است. صورت منثور مصراع چنین است: هر چند بیرون گور شهیدان خونین است، لیکن اندرون آن بهشتی است مشک آلود. («به مشک آلوده»، بر روی هم، صفت مرکب مقدّم است برای «رضوان» و نه فعل. جای عادی ضمیر «ش» نیز پس از کلمه «اندرون» است: اندرونش رضوان آلوده به مشک).

● ز تعجیل قضای بد پناهی ساز کاندری پی

به خاک افکنده‌ای داری که لرزد عرش از افغانش

(۹۱/۱۱۳)

معنی: متوجه باش که قضای بد و پادافره الهی شتابان به سوی تو می‌آید، پس به دنبال مأمن و پناهگاهی باش؛ زیرا مظلومی را، که عرش از فریاد او به لرزه در می‌آید، پی سپر نموده و به خاک ستم نشانده‌ای (ص ۳۴۲).

□ از توضیح شارح محترم دانسته نمی‌شود که قید «اندری پی» به کجا وابسته است، يك بار حضور آن در «به دنبال پناهگاهی باش» احساس می‌شود، بار دیگر در جمله «پی سپر نموده‌ای» و هیچ کدام درست نمی‌نماید، بلکه این قید وابسته است به فعل «داری». مفهوم بیت چنین است: در برابر قضای بد و عذاب شتابان الهی برای خود پناهی فراهم آور، زیرا در پی خود بسیاری را به خاک تیره نشانده‌ای که [این ستمدیدگان چون بنالند، به مدلول اذابکی المظلوم اهتر العرش]، عرش خداوند به لرزه در می‌آید.

● آب سیه ز نان سپید فلك بهست

زین نان دهان به آب تیرا بر آورم (۱۹/۱۲۵)

معنی: ... به نظر من آب گل آلود از نان سفید فلك بهتر است... (ص ۳۹۳)

□ به نظر می‌رسد که «آب سیه» در اینجا یا کنایه از اشک چشم است یا به معنی مجازی «اندوه و آفت و مرگ» که هر دو در شعر فارسی شاهد دارد، مثلاً «جهان اگر همه آب سیه گرفت چه بالك / چو راضیم به یکی نان و آبک انگور» و هر دو را دهخدا ضبط کرده است.

● زمزم فشانم از مژه در زیر ناودان

طوفان خون ز صخره صمّا بر آورم (۶۸/۱۲۹)

□ در این معنی دو نکته مورد غفلت قرار گرفته است: الف) آنچه در بیت آمده «بر ناف خاک» است، نه «در ناف خاک»؛ ب) ترکیب «ناف کسی را بر چیزی زدن، یا بریدن» یعنی محبت آن را با فطرت وی سرشتن، قس.

من که بر عشقم بریدستند ناف از کودکی

چون توان از عشق ببریدن به اکراهم دگر^{۲۰}

پس معنی بیت چنین است: خداوند محبت و ارادت کعبه را در فطرت مرد و زن سرشته است.

● کی بدترین حباتل شیطان کند طلب

آن کس که با حمایل سلطان بود برش (۱۸/۱۰۴).

توضیح: بدترین حباتل شیطان، کنایه از دنیا و علایق دنیوی... (ص ۳۲۳).

□ بیت به حدیث «النساء حباتل الشیطان»^{۲۱} اشاره دارد.

● چو طوطی کاینه بیند شناس خود بیفتد پی

چو خود درخود شود حیران کند حیرت سخن رانش.

(۱۹/۱۰۷)

توضیح: «پی افتادن»، پی افکنده شدن، به وجود آمدن؛ «بیفتد پی» پی افکنده می‌شود، پی‌ریزی می‌شود.

معنی: همانند طوطی که وقتی آینه را می‌بیند، خود شناسیش پی‌ریزی می‌شود و در پی شناخت خود بر می‌آید، و وقتی خودش در خودش حیران و سرگشته شد همین بهت و حیرت او را سخن‌ران می‌کند. منظور این است که همین حیرت و نادانی مقدمه معرفت نفس می‌شود (ص ۳۴۰).

□ دانسته نیست که این توجیه خود شارح را قانع کرده است یا نه؟ آیا می‌توانیم از «شناس خود»، «خودشناسی» در آوریم؟ و آیا در کجا «پی افتادن» را «پی افکندن» نوشته‌اند؟

بنده بی آنکه در این بیت به مفهوم محصل و قانع کننده برسم پیشنهاد می‌کنم که نسخه عبدالرسولی را بپذیریم که «شناسد خود» ضبط کرده، و «شناختن» را در اینجا انگاشتن و گمان کردن بگیریم که دهخدا هم نوشته و این بیت از شاهنامه را شاهد آورده:

سیاوش بدو گفت دارم سپاس

مرا همچو فرزند خود می‌شناس

● که گور کشتگان باشد به خون اندوده بیرونسو

ولکن زندرون باشد به مشک آلوده رضوانش

(۳۰/۱۰۸)

تدوین و نگارش کتاب به چشم می خورد:
● مثلاً در بیت:

شب طلاق خواب داده دیده بانان بصر
تا شکرریز عروسان بیابان دیده اند (۱۵/۸۲)
بدون اشاره به ترکیب و تصویر زیبای «شکرریز» که کنایه است از
پریدن و پاشیدن شنهای بیابان از زیر گامهای اشتران، به این
معنی ساده بسنده شده که «دیده‌ها از وقتی که شادی عروسان بیابان را
دیده‌اند از خواب چشم پوشیده و محو تماشای این مراسم
شده‌اند.» (ص ۲۴۵).

● در بیت پر تصویر و زیبای:

استاده سعد ذابح و مریخ زیر دست
حلق حمل بریده بدان تیغ احمرش (۱۶/۱۰۱)
شارح فقط به ظاهر بیت پرداخته و آن را چنین معنی کرده است:
«در این مراسم، که اجرام فلکی حضور دارند، سعد ذابح ایستاده و
شمشیر مریخ زیر دست اوست و با این شمشیر سرخ رنگ در حال
بریدن حلق گوسفند فلک است.» (ص ۳۱۶)، ضمن توجه به
تصویر آفرینی شاعر و استفاده از صورتهای فلکی، نباید از نظر
دورداشت که مراد از «سعد ذابح» حاجی است در مراسم قربان، و
مراد از «مریخ» (خونریز فلک) قصاب است که حیوان را سر
می برد، و «حَمَل» همان گوسفند قربانی است.

● در بیت:

زان پیش کان عروس برهنه شود علم
کوس از پی زفاف شد آنک نوآگرش (۹/۹۷)
به این توضیح بسنده شده که «عَلَم شدن»: نمایان و آشکار شدن
(ص ۲۹۹).

● حتی درباره بیت دشوار

مرا ز آفت مشتت زیاد بازارهان
که بر زنای زن زید گشته اند گوا (۶۴/۵۴)

که سخت نیازمند توضیح و اشاره به اعلام تاریخی و تبیین
ماجراست، هیچ توضیحی داده نشده است. در حالی که گه‌گاه
توضیحات مفصل و نادربایست در شرح ابیات آمده است؛ مثلاً در
مورد سلطنت ملک‌شاه (ص ۳۱۴ و ۳۱۵)، و در مورد معرفی
جمال‌الدین نامی ۵ صفحه (ص ۳۲۴ تا ۳۲۹)؛ و گاه توضیحاتی

حاشیه:

(۲۰) شعر از اوحدی مراغه‌ای است.

(۲۱) ر.ک. شرح فارسی شهاب‌الآخبار، ص ۱۱.

(۲۲) ثم قست قلوبهم من بعد ذلك فهي كالحجارة أو أشد قسوة.

(۲۳) قصص قرآن نیشابوری، ص ۲۱۶، در تفسیر آیه: کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا

توضیح: «صخره صَمًا»، مراد حجرالاسود است. (۴۰۶).
□ ظاهراً وجهی نیست که صخره صَمًا حجرالاسود باشد،
خصوصاً که دانسته نیست چگونه از حجرالاسود طوفان توان
آورد. بلکه مراد از صخره صَمًا دل سنگی شاعر است و یقیناً آیه
۷۴ سوره بقره در ذهن شاعر بوده که در آن دل‌های سخت به سنگ
مانند شده است.^{۲۲} می گوید: اگر باردگر توفیق زیارت کعبه دستم
دهد چنان شوق و رقتی پیدا می کنم که از دل سنگم اشکی چون
طوفان راه خواهد افتاد.

● از کشت زار چرخ و زمین کاین دو گاو راست

یک جو نیافتم که به خرمن در آورم (۱۴/۱۳۲)

توضیح: «دو گاو»، کنایه از روز شب. (ص ۴۱۲).

□ وجهی که دو گاو کنایه از روز و شب باشد به نظر نمی رسد.
ظاهراً مراد از دو گاو، گاو آسمان «ثور» و گاو زمین است، همان که
خیام گفته: «گاوِیست در آسمان سنامش پروین / یک گاو دگر
نهفته در زیر زمین»...

● نی نی که باغمست مرا انس لاجرم

مریم صفت بهار به بهمن در آورم (۱۷/۱۳۲)

توضیح: «بهمن»، اشاره به زمستان و تولد عیسی مسیح در
فصل زمستان (۴۱۴).

□ به نظر می رسد که اشاره داشته باشد به آیه ۳۷ سوره
آل عمران که «زکریا هر گه که در صومعه مریم شدی میوه یافتی نه
چون میوه‌های دنیا، در زمستان میوه‌های تابستان»^{۲۳}

● از «أَنْتَ» ش همزه مسمار و الف داری شده

بر چنین داری ز عصمت «کاف‌ها» خوان آمده

(۵۰/۱۴۱)

توضیح: در «أَنْتَ» مرجع ضمیر قرآن مجید و آیه مذکور
است (ص ۴۴۷).

□ گمان می رود «ش» مضاف الیه «مسمار» است و مرجع آن
«عیسی» است و نه قرآن. مفهوم مصراع چنین است: همزه آیه
«أَنْتَ قَلْتَ لِلنَّاسِ...» - که خداوند عیسی را استیضاح می کند که آیا
تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را پیوستید - مسمار و میخ عیسی
شده است.

از این موارد که بگذریم، اندک نایکدستی در شرح ابیات و

«طرقوا زن»، منصبی در دربارهای قدیم... (ص ۱۵۸)، حال آنکه «طرقوا زن» منصب نیست کسی است که آن منصب را دارد؛ و «شرب عزلت ساختی از سر بیر آب هوس» (ص ۴۱/ب ۱۱)، در تعلیقات آمده: «آب هوا و هوس را از سر چشمه قطع کن» (ص ۱۵۰)؛ و «ماهیچه» (سه بار در ص ۲۲۳) به جای «ماهچه»؛ و «شست» (دوبار در ص ۳۷۳) به معنی «تور» به جای «قلاّب»؛ و آیه رَبَّنَا ارِنَا الَّذِیْنَ اَصْلَانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ (ص ۱۷۲) که کلمه «الَّذِیْنَ» در آن مثنی است و بهتر بود صورت مشکول آن کامل می شد.

در تعیین نوع اضافات نیز تسامحاتی دیده می شود از آن جمله اضافه اختصاصی یا استعاری «حمایل فلك» که «تشبیهی» ذکر شده (ص ۲۹۵)، و همچنین «تیغ مرّیخ» (ص ۲۶۵) و «علم صبح» (ص ۲۷۲) و «جوی دل» (ص ۳۸۲) و «دلق هزار میخ شب» (ص ۳۹۶).

اینک تأکید می کنم که این اندک نارسایی و تسامح از ارزش کار ارجمند سرکار خانم دکتر معصومه معدن کن چیزی کم نمی کند. با دست مریزادی برای ایشان توفیق آرزومی کنم و چشم می دارم که کارهای تحقیقی دیگری از ایشان بازار ادب را رونق بخشد. نکته آخر سیاسی است از مرکز نشر دانشگاهی که کتابی بدین آراستگی و پیراستگی فراهم آورده و منتشر ساخته است.

که به نظر زاید می رسد: مانند: «چگونه بینی این دیبای معلّم بر این حیوان لایعلم» ذیل کلمه «عَلَم». (ص ۲۱۷)
و بعد کتاب ارجمند حاضر از تسامحاتی نیز بدور نمانده که از آن جمله است:
● در بیت:

به روز حشر که ابرار «لاتخف» شنوند
به گوش خاطر ایشان رسان که «لابشری» (۶۶/۵۴)
توضیح: «لاتخف» مأخوذ از: وقالوا لاتخف ولا تحزن
(عنکبوت: ۲۹: ۳۳) است (ص ۱۷۲).

□ اما اگر به قرآن مراجعه شود دانسته خواهد شد که این آیه هیچ ربطی به روز حشر و ابرار ندارد، بلکه آیه در مورد آمدن فرشتگان است به پیش لوط، که چون حضرت لوط از قصد زشت امت خود نسبت به فرشتگان اندوهگین و دل‌تنگ می شود فرشتگان می گویند «لاتخف ولا تحزن». اگر آیه مناسبی برای بیت جسته شود، شاید آیه ۴۹ سوره اعراف باشد که «ادخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا اتم تحزنون».

● همچنین «تموز»، ماه اول تابستان و ماه دهم از سال رومیان (ص ۱۶۹)، حال آنکه تموز برابر است با ۲۳ تیر تا ۲۲ مرداد؛ و «ابر به سیم مذاب» (ص ۶۷/ب ۶)، در توضیحات آمده: نسیم مذاب [به جای «سیم مذاب»] کنایه از قطرات باران (۲۰۱)؛ و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بهداشت جهان

(سال هشتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۷۲)

■ از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی

● عنوان برخی از مقاله‌ها

- بیماری‌رستان، زادگاهی برای بیماران
- حمایت خانواده از سالخوردگان
- مادران شاغل و شیردهی
- آیا سرطان قابل پیشگیری است؟
- تغذیه با شیر مادر و فاصله‌گذاری
- سلامت و آسایش زائران خانه خدا
- زندگی روانی کودک
- پیشگیری از ذات‌الریه در کودکان
- مفهوم اجتماعی امراض
- رشد جهانی جمعیت
- سوانح و حوادث در کشورهای جهان سوم
- درباره مalaria